

## نگاهی دوباره به حماسه فریدون و کاوه

برخاستن فریدون، پایان کار ضحاک است. هرچند پایانی یکسره نیست اما نویدی است بر ناپایداری جور. نویدی تا آن مایه ارجمند که همواره یادش گرامی داشته می‌شود. روز پیروزی فریدون بر ضحاک را ایرانیان ارجمند می‌دارند و آن را جشن می‌گیرند و مهرگان می‌خوانند و تاریخ نگاران از آن یادها می‌کنند. ابوریحان بیرونی می‌نویسد: «مهرگان شانزدهم روز است از مهر ماه و نامش مهر و اندرین روز افریدون ظفر یافت بر بیوراسف جادو، آن که معروف است به ضحاک و به کوه دماوند باز داشت»<sup>۱</sup>. و گفته‌اند از آن رو که بر پایه روایات، ضحاک هزار سال پادشاهی رانده است، ایرانیان نیز در جشن مهرگان که روز شکسته شدن ضحاک است، از برای درود و شادباش به یکدیگر می‌گویند «هزار سال بزی»<sup>۲</sup>.

«جاکسن» جهانگردی که چندین سال پیش در سفری به ایران، مراسم جشن مهرگان را دیده است از آن چنین یاد می‌کند که زردشتیان یزد در جشن «مهرگان روز» گوسفندی را سر می‌برند و بر آنند که فریدون در این جشن گوسفندی قربان کرد و پیرامونیان و فرودستان خود را فرمود تا در این کار از او پیروی کنند و در شکست و نابودی دشمن به شادخواری و شادکامی پردازند و شایسته است که هر خانواده‌ای به فراخور توان خود گوسفندی یا بزی و اگر تهی دست باشد ماکسانی یا جوجه‌ای قربان کند<sup>۳</sup>.

بر پایه باورهای اساطیری ایرانیان، ضحاک در هزاره پانزدهم از بند خویش در البرز کوه رهایی می‌یابد. در بندهشن، داستان این رهایی آورده شده است: «نزدیک به پایان هزاره اوشیدرماه<sup>۴</sup>، ازدهاک (= ضحاک) از بند هرزه شود (= رها شود). بیوراسف بس آفریده را به دیو کامگی تباه کند. اندر آن هنگام سوشیانس پسر زردشت به پیدایی رسد. سی شبانه روز خورشید به باست (= آسمان) بایستد. نخست از جهانیان مرده گرشاسب پسر سام را برانگیزد، [او] بیوراسف را به گرز زندو کشد و از آفریدگان باز دارد»<sup>۵</sup> و بدین گونه سالیان درازی پس از فریدون و کاوه، کار ضحاک به تباهی ونیستی می‌انجامد.

و اما کوبنده ضحاک که در شاهنامه به نام فریدون آمده، در اوستا «ثراتون»<sup>۶</sup> خوانده شده است. نام پدرش در شاهنامه و نوشته‌های دیگر «آبتین» و «آبتین» است. در ودا به صورت «آپتیه»<sup>۷</sup> و در اوستا «اثویه»<sup>۸</sup> و در بندهشن «اثقیان» یا «اسپیا» آمده است و گفته‌اند «اثقیان» نام خانواده فریدون بوده است نه نام پدر او<sup>۹</sup>. یکی از تاریخ نگاران دوره اسلامی، اثقیان را جد فریدون می‌داند و می‌نویسد: «فریدون بن اثقیان»<sup>۱۰</sup> و می‌آورد: «از نسل جمشید دانسته شده است و بعضی از مورخان گفته‌اند از آبتین تا

به جمشید، هشتاد تن واسطه بوده‌اند که نام همه اثمیان و شهرتشان، سرخ گاو، زرد گاو، سیاه گاو و غیره بوده است»<sup>۱۰</sup>. این سخن دور نمی‌نماید زیرا در نامهای نیاکان فریدون، همه جا پاژنامه<sup>۱۱</sup> گاو به چشم می‌خورد و ابوریحان بیرونی همه این پاژنامه‌ها را آورده است.<sup>۱۲</sup> این نکته از نظر توتیمیزم هم قابل توجه است زیرا گاو، توتیم خانوادگی فریدون است و خود روشنگر بنیاد اسطوره‌ای بیبوند فریدون بسا «گاو پرمایه»، گاوی که پرورنده فریدون است و فردوسی در شاهنامه با شگفتی از او یاد می‌کند:

که کس در جهان گاو چونین ندید  
و می‌دانیم که یکی از انگیزه‌های پرخاش فریدون برضحاک، کشته شدن گاو پرمایه به دست ضحاک است. نوشته‌اند از گاو پرمایه در اوستا و آثار پهلوی سخنی به میان نیامده است. گاو پرمایه شاهنامه، گاهی در آثار فارسی به صورت پرمایون هم دیده می‌شود. مثلاً در این بیت دقیقی:

نوبهار آمد جشن ملک افریدونا  
آن کجا گاو نکو بودش پرمایونا  
دکتر صفا می‌نویسد به عقیده من میان این گاو پرمایون با نام پدر فریدون در متون پهلوی، یعنی «پر گاو» که به معنی دارنده گاو بسیار است، ارتباط خیلی نزدیکی وجود دارد یا لااقل وجود کلمه گاو در نام نیاکان فریدون مایه پیداشدن داستان گاو پرمایه در روزگاران اسلامی شده است.<sup>۱۴</sup>

به هر حال زندگی پیامبرگونه فریدون با لقب «فرح» که فردوسی در شاهنامه برای او می‌آورد، یکی از متحول‌ترین زندگی‌های قهرمانان اساطیری در شاهنامه است. پژوهشگران، گوشه‌ای از زندگی او را با زندگی حضرت یوسف همانند دانسته‌اند زیرا برادران فریدون نیز چون او را برگزیده یزدان می‌بینند بر وی رشک می‌برند و در پی هلاکش برمی‌آیند و شب هنگام سنگی را از کوه فرو می‌غلطانند تا بر او افتد. پاره سنگ به یاری یزدان از حرکت باز می‌ایستد و فریدون از گزند دور می‌ماند.<sup>۱۵</sup> سرخورداری فریدون از فره ایزدی، این گمان را در اندیشه‌ها پدید آورد که او افسون می‌دانسته است و در گذر همین گمان‌اندازیه‌ها، پس از مرگش چیزها به او وابستند که در کتابها آمده است. از آنها یکی اینست که گفتند «ترباک مار افعی از بهر زهر او ساخت»<sup>۱۶</sup>.

فریدون در آغاز برکندن جور ضحاک بر آن بود تا ضحاک را بکشد اما سروش بر او درآمد و از این کارش بازداشت زیرا بودنی آن بود که ضحاک در دماوند زندانی شود. فریدون پس از فرسانروایی توانمندانه خود برهنه گیتی، در روزگار سالخوردگی، سرزمین خویش را میان فرزندان بخش کرد. در شاهنامه می‌خوانیم:

نهنه چو بیرون کشید از نهان	به سه بخش کرد افریدون جهان
یکی روم و خاور دگر ترک و چین	سیم دشت گرگان و ایران زمین
نخستین به سلم اندرون بنگرید	همه روم و خاور مر اورا سزید...
دگر تور را داد توران زمین	ورا کرد سالار ترکان و چین
از ایشان چو نوبت به ایرج رسید	مر او را پدر شاه ایران گزید

این کار فریدون در برگ ریزان عمر، انگیزه‌ای شد تا پیشینه داستان فریدون را به دوره اشکانیان برسانند. چنان که نوشته‌اند، تاریخ این داستان از دوره اشکانیان فراتر نمی‌رود چه افسانه تقسیم گیتی به سه کشور بزرگ گویای وجود يك فرمانروایی بهم پیوسته در ایران است که از سوی دشمنان شمالی و خاوری، و شمال خاوری تهدید می‌شده است و می‌دانیم که در روزگار هخامنشی تنها يك حکومت مقتدر یونانی در باختر ایران برپا بوده است و در شمال ایران نیز هیچ نیروی سیاسی بزرگی وجود نداشته است و تنها در زمان اشکانی است که ایرانیان از این مرز هم، از سوی طایفه‌های «تخار» و «الان» مورد هجوم قرار گرفتند. از این رو می‌توان گفت در دوره اشکانی زمینه پذیرش افسانه، به صورت بخش کردنی سه گانه، بیشتر وجود داشت و اندیشه همگانی بیشتر آماده ساختن و پذیرفتن چنین داستانی بوده است.<sup>۱۸</sup>

تقسیم قلمرو فریدون میان فرزندان، آغاز يك تراژدی بزرگ است. برادران که از داده پدر ناخشنود بودند بر ایرج که ایران را داشت، رشک بردند و با او دشمنی آغاز نهادند که خود بار دیگر یاد داستان رشک ورزیدن‌های برادران یوسف بر اورا در ذهن تازه می‌کند. همانگونه که می‌دانیم آنگاه که ایرج از نصیب خود چشم پوشید نیز برادران بر او مهر نیاوردند و قصد کشتن او را کردند. هنگامی که سراج را نزدیک فریدون بردند گرفتار اندوهی ژرف گردید و آماده کین خواهی فرزند شد. این کین خواهی فریدون بیش از آن که مایه خاموش کردن خشم او باشد، مایه آرامش روح ایرج است. دکتر اسلامی ندوشن پژوهنده ژرف‌نگر شاهنامه می‌نویسد کین خواهی یکی از ارکان داستانهای باستانی است. دیدم که فریدون اگر چه در نبرد باضحاک مأموریتی ایزدی داشت، باز انتقام خون پدر را بهانه کار قرار داد. کیخسرو هم به دست خویش خون افراسیاب نیای مادریش را بر زمین ریخت و حتی در این کشمکش فرنگیس جانب پدر را فروهشت و به هواداران شوهر پیوست.<sup>۲۰</sup>

فریدون به دست خود کین ایرج را نمی‌گیرد. از کنیزکی که همبالم ایرج است، دختری زاییده می‌شود و این دختر به زنی پشنگ برادر زاده فریدون در می‌آید و میوه این پیوند پسری است با نام «منوچهر» که باید خون نیای خود را از سلم و تور بگیرد. همه چاره‌هایی که این دو برادر در کار می‌کنند، سودمند نمی‌افتد و کین ایرج سرانجام ستانده می‌شود. بعد دیگر این ماجرای کین خواهی، کشته شدن دو فرزند دیگر فریدون است و کاشته شدن نهال غمی دیگر در دل فریدون. چقدر پخته و سفته است سخن فردوسی در این جایگاه تاریخ و تیره غم. غمی که حتی فروغ برتخت نشستن منوچهر هم در کنار آن جلوه‌ای ندارد.

چو این کرده شد روز برگشت بخت	پیژمرد برگ کیانی درخت
کرانه گزید از بر ناج و گاه	نهاده بر خود سر هر سه شاه
پراز خون دل و پر زگریه دو روی	چنین تا زمانه سرآمد بر او
فریدون شد و نام ازو ماند باز	برآمد براین روزگار دراز

و اما داستان پرفراز و نشیب و پر حرکت فریدون و ضحاک، با شاخه‌هایش در

شاهنامه، یکهزار و چهارصد و هشتاد و دو بیت را دربر گرفته است.

آغاز داستان، سخن از «مرداس» دارد. پادشاهی از «شهرسواران نیزه گذار» مردی که فردوسی با وصفهایی چون «نیک مرد» و «گرانمایه» از او یاد می کند. بسا خواسته و گنج بسیار. پسر او ضحاک که از مهر، مایه ای ندارد، فریب ابلیس را می خورد و دل از نیکی برمی گرداند. ابلیس با او پیمان می بندد و به کشتن پدر تحریکش می کند. ضحاک که یارای آن را ندارد تا پدر را بکشد با کشته شدن او به دست ابلیس همداستان می شود.

بدین چاره بگرفت جای پدر

فرومایه ضحاک بیدادگر

ابلیس پس از آن به صورت خوالیگری بر ضحاک وارد می شود و خوردنی های گوشتینه براو می خوراند تا مایه های دژمنگی را در درون او بیدار کند. ابلیس به پاس کار خود از ضحاک می خواهد که بر کتفش بوسه زند. سپس از بوسه - جای دوش ضحاک دو مار رویده می شود. بریدن مارها و چاره گیری پزشکان سودی نمی بخشد و بار دیگر ابلیس در نمود پزشک، خود را براو آشکار می کند و خوردن مغز جوانان را مایه فرونشستن درد و آرامش مارهای دوش وی می داند. این رویداد مقارن است با گسستن قره ایزدی از جمشید و به گناه افتادنش در کام غرور، و هجوم ضحاک به ایران و اراه شدن اندام جمشید. اکنون دیگر ضحاک، شهریار گیتی است، با حکومتی هزار ساله. زمانه او، روزگار خواری هنر و رواج جادوی است. روزگار ناپیدایی راستی ها و پیدایی ناراستی ها. مارهای دوش ضحاک هنوز آرام ندارند. ضحاک شبی در خواب، پایان کار خود را می بیند و بر آنست تا دشمن را بیابد اما برکننده بنیان فرمانروایی او هنوز زاده نشده است، ولی سرانجام زاده می شود. «گاو پرمایه» او را می پرورد. ضحاک که از وجود «گاو پرمایه» آگاهی می یابد، گاو را می کشد اما فریدون را نمی یابد. فریدون پرورده و بالیده می شود و ضحاک همچنان اسیر بیم فریدون است که خروش گاو برمی خیزد. گاو که برای داد - خواهی بدرگاه ضحاک رفته است با خواستاری ضحاک و پیرامونیانش برای مهرنهادن بر «طومار حسن نیت» ضحاک روبرو می شود لیکن محضر (= شهادت نامه) را از هم می دراند و خشمگینانه از درگاه بیرون می رود و چرم آهنگری خویش را بر سرنیزه می کند و مردم را بر ضحاک می شوراند. مردم در پیرامون او گرد می آیند و او رهسپار جایگاه فریدون می شود. فریدون می فرماید تا گریزی گاو سار از برایش فراهم آورند. او که از دیر باز برای گرفتن کین پدر و گاو پرمایه، زمان می شمرد، با سپاهی گران از آروندرود می گذرد تا به بیت المقدس رود و ضحاک را به چنگ آورد. پس از روبروشدن، اولین زخم گرز فریدون، ترك و کلاه ضحاک را درهم می شکند که سروش براو وارد می شود که گاه مرگ او این هنگام نیست:

بزد بر سرش ترگ بشکست خرد

بر آن گرز گاو سردست برد

مزن! گفت کو را نیامد زمان

بیامد سروش خجسته دمان

بیر تا دو کوه آیدت پیش تنگ

همیدون شکسته بندش چو سنگ

نیاید برش خویش و پیوند او ۲۲

به کوه اندرون به بود بند او

با در بندشدن ضحاک، پادشاهی فریدون آغاز می شود. او دیگر شهریار یگانه ایست

که پانصد سال شاهی می‌کند و یکروز از آن را به بدی نمی‌سپرد. گنج‌ها را بر مردم می‌گشاید و به دوردست‌های گیتی سفرها می‌کند. نقش بدی‌ها را می‌سرد و نیکی‌ها را پی می‌ریزد. او پس از آن که پنجاه سال از عمر را پشت‌سر می‌گذارد، دارای سه پسر می‌شود و چون پسران رسیده می‌شوند، دختران شاه یمن را از برای آنها خواستگاری می‌کند و سرانجام خود پیر می‌شود و فرزندان چنان که آمد بر قلمرو وسیع او شاه می‌شوند.

این ماجراها را بی‌آن که بازگشت و یاد کردی دوباره از کاوه داشته باشیم نمی‌توان به پایان برد. کاوه شخصیتی است متمایز از دیگر شخصیت‌های داستان فریدون. متفاوت با شخصیت‌هایی که گاه نامشان می‌آید و نمودی آشکار دارند، و گاه حادثه‌آفرینان گذرای داستان هستند. کاوه متفاوتست با شخصیت‌هایی چون «مرداس» پدر ضحاک «شهرناز» و «ارنواز» دختران جمشید و همسران فریدون. «فرانک» مادر فریدون، از تخمه کیان و از نژاد طهمورث. «ارمایل» و «گرمایل» وزیران نیک‌سیرت ضحاک. «کیانوش» و «شادکام» دو برادر فریدون. «جندل» سفیر فریدون برای خواستگاری به دربار پادشاه یمن. «سرو» شاه یمن. «ناز آفرید» کنیزک محبوب ایرج. «پشنگ» پدر منوچهر. «قارن» از سرداران منوچهر.

کاوه شخصیتی دادخواه و پرخاشگری دلاورست. مردی است که خشمش نقطه‌آغاز جنبش است. هر تفسیری در باره او شود و هر تردیدی در شخصیت اساطیری او پیش آید، منکر این نخواهد بود که کاوه برحق‌ترین پرخاشگر حماسه فریدون است و قیام او اوج حرکت در شاهنامه. حرکتی نه در گذر نامجویی و گردن‌فرازی. مگر نه‌ایشست که باره چرم او، بیرق ستهندگی راستی برناراستی است؟ تردید در واقعیت حضور کاوه در حماسه فریدون از آنجا ریشه می‌گیرد که گروهی پیدایی شخصیت کاوه در این داستان را برگرفته از دریافت‌های ناراست از «درفش کاویان» در عصر ساسانی می‌دانند.<sup>۲۳</sup> پایه و مایه این داوری آنست که در اوستا، از کاوه نشانی نیست و حتی در داستانهای پهلوی هم نشانی از او نمی‌یابیم. گفته‌اند این درفش کاویان که مایه اصلی پیدایش کاوه شده است، بیرقی است که در میان ایرانیان به درفش کاویان، و در نزد اعراب به «علم الکابیان» شهرت دارد. طبری درباره این درفش نوشته است که پهنایش هشت ذراع و طولش دوازده ذراع بوده است.<sup>۲۴</sup> دکتر صفا می‌نویسد نام درفش کاویان از کوی (شاه) یا کاویان<sup>۲۵</sup> است که به شکل صفت استعمال شده است. یعنی شاهانه و شاهی و مقصود از درفش کاویان، بیرق شاهی است. در زبان پهلوی کلمه «کوی» به صورت «کی»، و «کاویان» به صورت «کیان» درآمد اما در ترکیب درفش کاویان به همان صورت اصلی باقی ماند.<sup>۲۶</sup> گروهی از پژوهشگران، درفش کاویان را با «درفش گاو» یکی دانسته‌اند. در این باره باید گفت که در یسنای دهم (هوم یشت) از درفشی به نام «گاو درفش»<sup>۲۸</sup> سخن به میان آمده است که می‌توان آن را «درفش گاو» یا «گاو درفش» معنی کرد ولی این درفش گاو باید جدای از درفش کاویان باشد زیرا توصیف‌های تاریخ‌نویسان اسلامی از درفش کاویان منطبق با درفش گاو نیست بویژه که چنین درفشی گویا بین آشوری‌ها هم متداول بوده است و شاید تصویر گاو بر روی این درفش برگرفته از یک باور گسترده در فرخندگی این جانور در پهنه



و سیدی از ایران و میانرود ( = بین النهرین ) بوده است زیرا آرتور کریستن سن می نویسد: «در میان ملت آشور بیرقی با صورت گاو معمول بود و بسیار محتمل است که در فشی از همین قبیل در میان سپاهیان پارسی دوره هخامنشی وجود داشته است زیرا علائم صورت گاو را در بسیاری از آثار دوره هخامنشی، خصوصاً در سرستونها و تخت‌های سلطنتی آن دوره مشاهده می کنیم»<sup>۲۹</sup>.

گذشته از مطالبی که درباره پیدایش شخصیت کاوه آورده‌اند و گذشته از این شکل خاص در نگرش به درفش کاویان و استناد به شکل واژه برای قضاوتی دیگر در باره کاوه، باید قبول کرد که شخصیت کاوه در داستان ضحاک و فریدون چنان بافته و پیوسته شده است که پیوندی دانستن آن بسیار دشوار است خصوصاً که وجود یکی از افسانه‌های مردم ارمنستان و همانندی آن با داستان ضحاک و فریدون، مؤید حضور پیشه‌ورانی است که کاوه نماینده آنهاست. هنگامی که بپذیریم ارمنستان یکی از کانالهای انتقال و اختلاط در شخصیت تاریخی و اساطیری دیاکو و ضحاک بوده است، حتماً باید احتیاط بیشتری در نظر قبلی خود در مورد پیوندی بودن شخصیت کاوه در کلیت داستان فریدون داشته باشیم. در پایان سخن باید بگوییم که ارمنیان افسانه‌های همانند افسانه ضحاک را به یکی از پادشاهان ارمنی به نام «آرتاوازاد» که در حدود سال ۱۳۰ میلادی فرمانروایی می کرده است، نسبت می‌دهند. مردم ارمنستان از زمانهای بسیار دور عقیده داشتند که «آرتاوازاد» با زنجیرهای آهنین فرو بسته شده است اما نمرده است و دوسگ پیوسته زنجیرهای او را می‌جوید تا روزی بتواند رهایی یابد و جهان را تصرف کند اما هر ضربتی که آهنگران بر سندانهای خود می‌کوبند، زنجیرهای او را بار دیگر محکم می‌کند و از این روست که آهنگران در روزهای یکشنبه نیز که دست از کار می‌کشیدند سه‌چهار ضربه بر سندان می‌کوبیدند تا در زمان بیکاری آنان زنجیرهای «آرتاوازاد» سست نشود<sup>۳۰</sup>.

## یادداشت‌ها

۱. التفهیم، ابوریحان بیرونی، تصحیح استاد همایی / ۲۵۴.
۲. آناهیتا، پورداود / ۸۸.
۳. سفرنامهٔ جکسون آمریکایی، ترجمهٔ منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای / ۴۲۲.
۴. نام یکی از موعودهای دین زرتشتی است که در هزارهٔ دوم پیش از رستاخیز ظهور خواهد کرد. نگاه کنید به: فرهنگ پهلوی، دکتر فره‌وشی ذیل «هوشتر» و هوشتر ماه.
۵. بندهشن، به نقل از اساطیر ایرانی، مهرداد بهار / ۱۰۸.
۶. *Thraetaona*.
۷. *Aptya*.
۸. *Athwya*.
۹. حماسه‌سرایی در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا / ۴۴۶.
۱۰. تاریخ‌گزیده، حمدالله مستوفی، چاپ نوایی / ۸۳.
۱۱. معادل لقب، و نیز رگ، فرهنگ فارسی، دکتر معین.
۱۲. دربارهٔ نسب گاوی فریدون، رگ، آثار الباقیه، ترجمهٔ اکبر داناسرشت / ۱۴۸.
۱۳. شاهنامه فردوسی، چاپ مسکو ۱۹۵۷.
۱۴. حماسه‌سرایی در ایران / ۴۶۷.
۱۵. رگ، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن / ۱۴۲.
۱۶. تاریخ‌گزیده / ۸۴.
۱۷. در تاریخ‌گزیده، تعداد شهرهایی را که فریدون میان پسران بخش کرد، هفت‌هزار دانسته‌اند. همچنین رگ، التفهیم / ۱۵۴.
۱۸. حماسه‌سرایی در ایران / ۴۷۲.
۱۹. باردیگر رگ، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه / ۱۵۴.
۲۰. همان / ۱۴۴.
۲۱. شاهنامه فردوسی، چاپ مسکو ۱۳۳/۱، ۱۳۴.
۲۲. همان.
۲۳. حماسه‌سرایی در ایران / ۵۷۱.
۲۴. همان / ۵۷۰.
۲۵. همان / ۵۷۱.
۲۶. *Kāvyaṅ*.
۲۷. همان / ۵۷۳.
۲۸. *Gāush - Drāfsha*.
۲۹. مزدآپرستی در ایران قدیم، آرتور کریستنسن، ترجمهٔ دکتر صفا / ۸۶.
۳۰. آیین‌ها و افسانه‌ها در ایران و چون باستان، جی، کویاجی، ترجمهٔ دکتر جلیل‌دوستخواه صفحهٔ ۱۸۹.